



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۰ اسفند ۸۹
مصادف با: ۲۵ ربیع الاول ۱۴۳۲
جلسه: ۷۳

موضوع کلی: مسئله دوم
موضوع جزئی: ادله جواز تقلید

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

تا اینجا شش اشکال به دلالت آیه نفر بر قبول قول مجتهد و فقیه ذکر کردیم و پاسخ این شش اشکال را دادیم. اشکال ششم این بود که از «لعلهم یحذرون» حذر عملی استفاده نمی‌شود، حذر در آیه به معنای خوف نفسانی است و اگر حذر عملی نباشد دیگر نمی‌توانیم به آیه استدلال کنیم برای جواز تقلید. پاسخ این اشکال را دادیم و گفتیم که حذر در اینجا حذر عملی می‌باشد.

اشکال هفتم: سلمنا که از آیه، وجوب حذر عملی استفاده بشود و آیه دلالت بر لزوم حذر عملی بکند و صرفاً به معنای خوف نفسانی نباشد، مشکل این است که آیه دلالت بر وجوب تحذر مطلقاً ندارد یعنی نمی‌خواهد بگوید که حذر عملی واجب است چه برای شخص مندر علم حاصل بشود و چه علم حاصل نشود. نمی‌خواهد بگوید که ایها الناس وقتی که آن طایفه آمدند و برای شما انذار کردند، شما باید نسبت به انذار عملاً متحذر بشوید اعم از اینکه از قول آنها برای شما علم حاصل بشود یا علم حاصل نشود. ظهور آیه در این است که تحذر عملی وقتی واجب است که برای مندرین علم حاصل بشود یعنی آیه می‌خواهد بگوید که کسانی که رفته‌اند و تفقه کرده‌اند و بعد برگشته و قوم را انذار کرده‌اند در صورتی که انذار آنها موجب علم برای قوم بشود عملاً باید متحذر بشود.

اما اگر انذار آنها علم و یقین ایجاد نکرد در این صورت آیه دلالت ندارد بر اینکه مردم می‌توانند به قول مندرین تعبداً عمل بکنند و به آن اخذ بکنند و اگر معنای آیه این باشد پس دیگر جواز تقلید از این آیه استفاده نمی‌شود چون تقلید یعنی قبول قول غیر و عمل به قول غیر تعبداً و برای مقلد علم و یقین و قطع حاصل نمی‌شود.

پس بحث ما در این است که اخذ به قول غیر و مجتهد و فقیه تعبداً جایز است اما آیه می‌گوید که اگر چنانچه قول مندرین برای قوم موجب علم شد، آن وقت هست که باید عملاً متحذر بشوند.

سؤال: از کجا می‌گویید که آیه دلالت بر این دارد که باید برای مندرین علم حاصل بشود و تحذر در صورت حصول علم واجب است؟

می‌گوید از اینجا که در آیه سخن از این است که از هر قومی و از هر فرقه‌ای یک طایفه‌ای بروند و تفقه کنند و برگردند و چون مندرین متعدد هستند از انذار یک طایفه برای قوم بواسطه کثرت و تعدد مندرین علم حاصل می‌شود. پس در خود آیه قرینه‌ای وجود دارد که منحصر می‌کند و جوب تحذر را به صورتی که برای این متحذرین علم حاصل شده باشد.

پس سخن مستشکل این است که آیه نمی‌خواهد بگوید تحذر عملاً واجب است چه علم حاصل بشود و چه علم حاصل نشود بلکه می‌خواهد این را برساند که باید علم حاصل بشود که این از آنجایی که می‌گوید یک طایفه‌ای باید بروند و برگردند و انذار کنند نشان دهنده این است که قول آنها موجب علم می‌شود. پس صورت عدم حصول علم خارج می‌شود بنابراین آیه دیگر به درد استدلال بر جواز تقلید نمی‌خورد.

جواب اشکال هفتم: این اشکال هم به نظر ما مردود می‌باشد. پاسخ ما این است که تردیدی نیست که آیه اطلاق دارد و بر طبق آیه مندرین وظیفه دارند قوم را انذار کنند و مخاطبین آنها متحذر شوند عملاً و هیچ قرینه‌ای در آیه وجود ندارد تا تحذر و جوب آن را مختص به صورت حصول علم قرار بدهد.

این چنین نیست که آیه دلالت بکند که هر فردی از این طایفه که بازگشته‌اند باید این قوم را انذار کنند. یک وقت این تعداد وظیفه دارند که همگی انذار کنند و هر فردی از افراد قوم از این تعداد چهل یا سی نفر انذار را بشنوند و یک وقت می‌گوییم که این طایفه بیابند در بین قوم منتشر بشوند و هر کدام به یک گروهی و محله‌ای انذار بکنند. مستشکل گمان کرده این طایفه‌ی بازگشته از مدینه هر کدام از آنها جداگانه وظیفه دارند با تک‌تک افراد قوم گفتگو کنند و آنها را انذار کنند و هر فردی باید از همه طایفه و مندرین مطلب را بشنود. اگر این طور بشود موجب حصول علم است.

اما اصلاً اینگونه نیست که مندرین این چنین وظیفه‌ای داشته باشند که یکایک افراد قوم را انذار بکنند، بلکه هر کدام وظیفه دارند بخش و محله‌ای را انذار کنند و اصلاً در آیه دلالت بر این ندارد که در اینجا کاری صورت بگیرد که موجب حصول علم برای مندرین بشود.

بر فرض هم این گونه باشد از کجا معلوم که تعداد این طایفه‌ی مندر به حدی باشد که موجب علم بشود و بالاخره عدد مخبرین که اخبار آنها موجب علم باشد حداقل آن معلوم است و آن عدد تواتر است که در آیه به عدد طایفه اصلاً اشاره نشده است.

لذا به نظر ما این آیه اطلاق دارد یعنی هم صورتی که موجب علم بشود و هم صورتی که علم حاصل نشود را شامل می‌گردد. پس عملاً تحذر واجب است لذا در مجموع از این آیه جواز تقلید استفاده می‌شود.

تا اینجا چهار دلیل را بیان کردیم، سه دلیل اول دلیل عقل و سیره عقلا بود و دلیل چهارم که آیات بود که آیه اول را بیان کردیم.

آیه دوم: آیه ذکر

«و ما ارسلنا علیک الا رجلاً نوحی الیهم فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون»^۱

۱. انبیاء/۷.

تقریب استدلال: تقریب استدلال به آیه ذکر این است: در آیه یک امر دارد «فَسئَلُوا» و یک مخاطب به امر دارد که خطاب به بعضی کرده و گفته که سؤال کنید و یکی اهل الذکر هستند که باید از آنها سؤال شود و آنها جواب می‌دهند و یک شرطی در آیه است «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

در این آیه مخاطب به امر به سؤال کسی است که نمی‌داند یعنی جاهل امر به سؤال شده، اینکه می‌گوید «فَسئَلُوا» بر شما واجب است سؤال بکنید، شما چه کسانی هستید؟ یعنی «مَنْ لَا يَعْلَمُ» یعنی سؤال برای جاهل واجب است و به قرینه‌ی مقابله مراد از اهل ذکر کسی است که می‌داند یعنی «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ».

پس «فَسئَلُوا» ای انسانهای جاهل الذین لا تعلمون «فَسئَلُوا» هم الذین يعلمون، سؤال برای شما از کسانی که می‌دانند، واجب است چرا که بعد آن می‌گوید «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و وجوب سؤال بر عدم العلم معلق شده است.

فایده سؤال ترتیب اثر بر جواب است و اگر قرار باشد سؤال شود و به جواب آن ترتیب اثر داده نشود، این لغو است این صحیح نیست که همین طور سؤال شود و قرار بر عدم ترتیب اثر بر جواب آن باشد. ترتیب اثر دادن بر جواب به این است که بر طبق جواب عمل شود.

یعنی سؤال واجب است برای کسی که نمی‌داند و باید بعد از دانستن جوابی که داده شده بر آن اثر مترتب کند و ترتب اثر یعنی عمل.

فقیه یکی از مصادیق واضح و روشن اهل ذکر است لذا سؤال از فقیه و مجتهد به منظور ترتیب اثر بر جواب آن و عمل بر اساس جواب او صورت می‌گیرد.

پس نتیجه اینکه در واقع آیه دلالت می‌کند بر حجیت فتوای فقیه برای جاهلی که از او سؤال می‌کند. یعنی سؤال کنید ای کسانی که نمی‌دانید از فقها که می‌دانند اگر شما احکام الهی را نمی‌دانید. وجوب سؤال نشان دهنده این است که باید به جواب ترتیب اثر داد عملاً. و فرقی هم نمی‌کند که این فتوا و بیان و پاسخ مجتهد از حیث حجیت بین آنجایی که این نظر و فتوای مسبوق به سؤال باشد یا نباشد. درست است که در آیه گفته «فَسئَلُوا اهل الذکر إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» در اینجا مسبوق به سؤال است که معنایش است که هرچه اهل ذکر گفتند ما باید پیروی کنیم.

ولی اگر فرض کنید فقیهی نظری داد ولی این بیان فتوا از ناحیه او مسبوق به سؤال نبود و خودش ابتداءً نظر داد، آیا این هم حجت است؟ ظاهر آیه این است که فتوای فقیه حجت است در صورتی که مسبوق به سؤال باشد ولی سؤال موضوعیت ندارد حتی اگر مسبوق به سؤال هم نبود، می‌گوید که این هم حجت است پس آیه دلالت بر حجیت این مورد هم می‌کند.

این حجیت را یا از راه عدم فصل ثابت می‌کنیم و می‌گوییم کسی تفصیل نداده بین فتوای مجتهد در صورتی که مسبوق به سؤال باشد و صورتی که مسبوق به سؤال نباشد. یا اصلاً وقتی به خود آیه نگاه می‌کنیم معلوم می‌شود واقعاً سؤال در حجیت جواب و حجیت فتوای فقیه مدخلیتی ندارد. لذا آیه دلالت می‌کند بر اینکه فتوای مجتهد و فقیه حجت است برای دیگران و و فقیه به عنوان یک اهل ذکر، منبع پاسخ سؤال معرفی شده است و قول او حجت است مطلقاً.

این آیه مورد استدلال قرار گرفته است، به این آیه هم اشکالاتی وارد شده که ما اشکالات را ذکر می‌کنیم تا ببینیم که آیا این آیه قابل استدلال هست یا نیست؟

اشکال اول: در روایاتی که در ذیل این آیه برای تفسیر آیه وارد شده، اهل ذکر را به اهل کتاب یا ائمه (ع) تفسیر کرده‌اند. اگر مراد از اهل ذکر همان چیزی باشد که در بعضی روایات ذکر شده یعنی اهل کتاب یا ائمه معصومین (ع) دیگر آیه دلالت بر جواز تقلید و رجوع جاهل به عالم نمی‌کند و اصلاً از محل بحث خارج می‌شود. چون اگر مراد از اهل ذکر علمای اهل کتاب باشند، در واقع مخاطب به امر به سؤال مشرکین هستند. یعنی آیه خطاب به مشرکین که منکر نبوت و رسالت پیامبر (ص) بودند، می‌گوید اگر نمی‌دانید و مطلع نیستید نشانه و خصوصیات نبی و فرستاده خدا را بعد از عیسی مسیح به از علمای یهود و نصاری سؤال کنید.

اگر تفسیر آیه این باشد دیگر اصلاً از محل بحث خارج می‌باشد و اگر هم مراد از اهل ذکر ائمه (ع) باشند چنانچه در بعضی از روایات بیان شده، در واقع مخاطب به این فستلوا» همه ما هستیم که در واقع وظیفه داریم به ائمه رجوع کنیم و این آیه دلالت بر حجیت قول ائمه می‌کند.

پس یا از آیه آنچه که مربوط به نبوت پیامبر است استفاده می‌شود که امر به مراجعه به علمای یهود برای شناسایی پیامبر می‌شود و یا مربوط به ائمه معصومین می‌باشد. لذا این آیه برای جواز تقلید و رجوع عالم به جاهل مناسب نیست.

جواب محقق اصفهانی:

مرحوم محقق اصفهانی از این اشکال جوابی داده‌اند که مرحوم آقای خوئی نیز همین را نقل کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند: اشتباه نکنید درست است که در آیه اهل ذکر وارد شده و روایات اهل ذکر را تارةً به عنوان علمای یهود و نصاری گرفته‌اند و بعضی به معنای اهل بیت (ع) گرفته‌اند اما در واقع آیه متضمن یک کبرای کلیه است که گاهی بر ائمه منطبق می‌شود و گاهی بر علمای اهل کتاب و گاهی بر فقیه و عالم. این بر حسب مقامات و اختلاف موارد متفاوت است. اگر مورد سؤال از اعتقادات باشد مانند نبوت و صفات نبی (ص) در اینجا به علمای اهل کتاب رجوع می‌شود و اگر از اعتقادات و احکام و فروع باشد به اهل بیت (ع) رجوع می‌شود و اگر هم امکان رجوع به اهل بیت نبود به فقها که نواب عام اهل بیت هستند رجوع می‌شود لذا آیه در مقام بیان یک کبرای کلی می‌باشد «رجوع الجاهل الی العالم».^۲ مرحوم آقای خوئی هم این را بیان کرده‌اند^۳

حالا باید دید آیا جواب محقق اصفهانی به این اشکال صحیح است؟

این کبرای کلیه‌ای که ایشان ادعا کرده‌اند، یعنی رجوع جاهل به عالم به چه معناست؟ منظور از اینکه آیه متضمن این کبری است چیست؟ ممکن است گفته شود آیه در مقام اثبات مسئله است به عنوان یک سیره عقلائیة یعنی اینکه محقق اصفهانی گفته‌اند که آیه متضمن یک کبرای کلی می‌باشد، منظور این است که این آیه ما ارشاد می‌کند به همان سیره عقلائیة رجوع

۲. نه‌ایة الدرایة، ج ۲، ص ۲۲۹.

۳. اجتهاد و تقلید، التنیقح، ص ۸۹-۹۰.

جاهل به عالم که بعداً به عنوان یک دلیل مستقل اشاره خواهیم کرد. اگر این باشد این دیگر یک دلیل مستقلی در کنار سیره عقلا نیست و این را نمی‌توانیم به عنوان دلیل بپذیریم و در حقیقت ارشاد به سیره عقلا خواهد بود. و اگر هم منظور از این کبرایی که در آیه به آن اشاره شده، این باشد که بر شما واجب است تعبداً هر آنچه را که اهل بیت معصومین می‌گویند، بپذیرید یعنی نمی‌خواهد ارشاد کند بلکه می‌خواهد یک وجوب مولوی تعبدی برای ما تأسیس بکند. اگر در مقام بیان یک وجوب تعبدی مولوی نسبت به فرمایشات ائمه معصومین برای ما باشد، دیگر جواز تقلید استفاده نمی‌شود و اگر هم مراد از آن علمای اهل کتاب باشد که دلالت بر یک حکم تعبدی مولوی ندارد و مشتمل بر یک کبرای کلی نیست.

نتیجه: پس تارةً می‌گوییم این کبرای کلی که ایشان می‌فرماید ارشاد به سیره عقلاء می‌باشد و بحث وجوب تعبدی و مولوی نمی‌باشد، که این یک دلیل مستقلی است و دیگر جواز تقلید به عنوان یک چیزی که آیه بر آن دلالت بکند استفاده نمی‌شود و اگر هم در مقام بیان یک وجوب تعبدی مولوی باشد، این باز به مسئله تقلید ارتباطی پیدا نمی‌کند. یا وجوب مولوی را نسبت به رجوع به اهل بیت بیان می‌کند و یا اصلاً اگر مراد از اهل ذکر علمای اهل کتاب باشد دیگر حکم مولوی را بیان نمی‌کند. لذا به نظر می‌رسد این پاسخی که محقق اصفهانی دادند، نمی‌تواند اشکال اول را بر طرف بکند.

«والحمد لله رب العالمین»